



سوگنامه‌ای برای امروز، وعده‌ای برای فردا

امروز به آینه نگاه می‌کنم و هنوز باورم نمی‌شود این حجم از مرگ واقعی باشد. گویی نیروی بیگانه با جان این سرزمین، بی‌ریشه در فرهنگ و زندگی مردم ایران، به جانان افتاده و نام خود را «نظام» گذاشته است.

جوانی را می‌بینم که روی آسفالت افتاده؛ نه سلاحی دارد، نه خشمی سازمان‌یافته، نه رؤیایی جز زندگی. نفس‌هایش به خانه نمی‌رسد و خیابان شاهد خاموش پایان جوانی است که می‌توانست آینده باشد.

مادری در راهروی بیمارستان ایستاده است. تمام شب گریسته، اما هنوز امیدوار است. امیدی که می‌داند شاید بی‌معناست، اما دلِ مادر با منطق کنار نمی‌آید. او هنوز باور ندارد که این همه قساوت می‌تواند حقیقت داشته باشد.

اما حقیقت همین است.

آنچه امروز می‌بینیم لغزش نیست، اشتباه نیست، حادثه نیست؛ سیاست آگاهانه مرگ است. حکومتی که جان انسان در آن به عدد و پرونده و هزینه قابل حذف تبدیل می‌شود، دیگر صلاحیت حکومت ندارد. این حکم سیاست نیست؛ حکم اخلاق است.

این نظام از دل فرهنگ ایران نیامده است. از دل مهر، از دل زندگی، از دل جامعه سکولار و جوان امروز ایران برخاسته. ایدئولوژی‌ای تحمیلی است، امت‌محور و بیگانه با انسان ایرانی؛ ایدئولوژی‌ای که جوان آزاداندیش را دشمن می‌بیند و زندگی را تهدید.



مردم به مرز انفجار رسیده‌اند. در یک سال، هشتاد درصد از دارایی‌شان در تورم سوخته، در سقوط ریال محو شده، در وعده‌هایی که هرگز قرار نبود عملی شوند. خانه‌ها کوچک‌تر شده، سفره‌ها خالی‌تر، و آینده به رؤیایی دور و دست‌نیافتنی بدل شده است. و وقتی مردم فریاد زدند، پاسخ گلوله بود.

امروز دیگر کسی از عقیده نمی‌پرسد. از حزب و گذشته نمی‌پرسد. درد، همه را در یک صدا جمع کرده است. همه می‌دانند این تاریکی باید پایان یابد. و آنان که هنوز برای این نظام دفاع می‌سازند، یا از ترس تغذیه می‌شوند یا از دروغ؛ زیرا هیچ وجدان بیداری نمی‌تواند پشت این همه مرگ بایستد.

من مورخ نیستم، سیاست‌مدار هم نیستم. انسانی‌ام که دیگر توان دیدن این قساوت را ندارد؛ دیدن جوانی که می‌افتد و نظام، مرگ او را «حفظ ارزش‌ها» می‌نامد. این دوران در تاریخ نام خواهد داشت: دوران تاریکی. دورانی که حکومت علیه مردم خود اعلام جنگ کرد.

اما تاریکی پایان داستان نیست. از دل همین خون و اشک، اراده‌ای در حال شکل‌گیری است؛ اراده‌گذار. گذار از جمهوری اسلامی به ایرانی که در آن جان انسان مقدس است، نه تهدید.

روزی خواهد آمد که تاریخ این روزها را بدون لرزش قلم بنویسد؛ روزی که گفته شود مردم نه برای قدرت، بلکه برای کرامت برخاستند. و از دل این سوگ، صبحی خواهد آمد که نامش زندگی است.